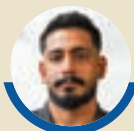


## حذف شدن از مسابقه

ابوالفضل احمدی، متولد سال ۱۳۸۵

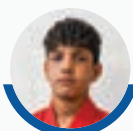


او در سه سالی که به این باشگاه آمده، چندین مدال استانی گرفته است اما این بار قرار بود در تهران و در یک رقابت کشوری خودش را محک بزند. نتیجه هم در نهایت مقام دوم بود، هر چند چالش این مسابقه، برایش از چند روز قبل شروع شده بود؛ «باید در وزن خودم مبارزه می کردم. درست سه روز قبل از اعزام به تهران روی وزنه رفتم و دیدم به طرز عجیبی سه کیلو اضافه وزن پیدا کرده ام! اگر این سه کیلو را کم نمی کردم، اصلاً اسمم از لیست خط می خورد.»

دو روز آینده برای ابوالفضل بیشتر با آب و نوشیدنی گذشت؛ «داخل اتوبوس هم فقط در حد چند لقمه غذای خودم، هر بار می خواستم غذای بیشتری بخورم، بچه های گفتند نخور و حتی بعضی وقت ها لقمه را از دستم می گرفتند!» اما روز وزن کشی، خستگی و ضعف به جانش افتاد؛ «با همان حال نزار روی ترازو رفتم و خدا خدایم کردم که وزنه عددی را که می خواهم نشانم بدهد. استرس آن لحظه ها برایم کمتر از استرس مسابقه نبود. آن عدد قرار بود تکلیف مسابقه ام را مشخص کند. روی وزنه که رفتم و عدد را که دیدم، یک نفس راحت کشیدم. بالاخره وزنم به عدد مورد نظر رسیده بود و می توانستم مبارزه کنم.» اما این کاهش وزن، خودش را وسط مسابقه نشان داد. ابوالفضل هنوز از ضعف روزهای قبل خلاص نشده بود و حتی در جریان مبارزه دچار خون دماغ شد. خودش هم می گوید نتوانست آن نتیجه ای را که در ذهنش داشت، به دست بیاورد و در نهایت روی سکوی دوم ایستاد.

## از تربیت تماشید، به عشق ورزش

محمد و مهدی علیپور، متولد سال های ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴



این دو برادر سخت کوش سه روز در هفته مسیر تربیت حیدریه تماشید را طی می کنند تا خودشان را به تمرین برسانند. مهدی در کارنامه اش چند مدال استانی دارد و محمد که یک سال بزرگ تر از برادرش است، امسال توانسته در مسابقات کشوری مقام نخست در درجه سنی نونهالان را به دست بیاورد. اما وقتی پای صحبت با آن های نشینم، پشت این مدال ها فقط تلاش خودشان دیده نمی شود؛ پدری هم هست که برای موفقیت آن ها از جان و دل مایه می گذارد. او هر بار با دیدن مسیر طولانی را طی کنند تا به حایه تمرین برسند. پدرشان ابوطالب علی پور ابتدا بچه ها را به باشگاه دیگری برده بود، اما در یکی از مسابقات، مربی های باشگاه المپیک را که آنجا داور می کردند، دید و جدیت و شیوه کارشان نظرش را جلب کرد. همین شد که مسیر بچه ها تغییر کرد و حالا دو سال است که مهدی و محمد، خودشان را از تربیت حیدریه به باشگاه المپیک می رسانند. محمد می گوید در این دو سال، حتی یک جلسه تمرین را هم از دست نداده اند؛ «در سرما و گرما خودمان را به باشگاه رساندیم. یک بار به خاطر برف و بوران، جاده مشهد فریمان بسته شده بود، اما ما دور زدیم و از جاده آبروان آمدیم.» ابوطالب که کنار پسرهایش نشسته است، ادامه حرف محمد را می گوید: بخشی از ماجرا تلاش بچه هاست؛ بخشی هم والدین تأثیر دارند؛ اینکه چقدر حامی بچه ها باشند و پشت آرزوی آن ها بایستند.

## کوچک ترین گرگ المپیک

مهرداد هراتی، متولد سال ۱۳۹۴



مهرداد کوچک ترین عضو باشگاه است. اما او با همین جثه کوچک، کارنامه ای دارد که شاید از خیلی از بزرگ ترهای باشگاه هم پُر و پیمان تر باشد؛ شش کمر بند قهرمانی در رشته های مختلفی مثل کیک بوکسینگ، کاراته دایدو، جودو و... خودش از بین این رشته ها، کاراته دایدو را بیشتر دوست دارد و دلیلش را هم تنوع آن می داند؛ اینکه ترکیبی از چند رشته جودو، کیک بوکسینگ و... است.

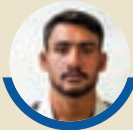
اما قصه مهرداد و باشگاه المپیک، فقط به مدال و کمر بند ختم نمی شود. مربی ها روزهای اول ورودش را هنوز به یاد دارند؛ پسر بچه ای که شش سال بیشتر نداشت. آن زمان حتی نمی توانست جمله هایش را درست و کامل بیان کند و کم کم در همین سالن قد کشید و بزرگ شد. آن قدر که خودش می گوید زندگی قبل از باشگاه را به یاد نمی آورد.

او می گوید: مادرم تعریف می کند که وقتی کوچک تر بودم، خیلی بیش فعال بودم و مدام جنب و جوش داشتم. برای همین تصمیم گرفت من را اینجا ثبت نام کند تا انرژی ام تخلیه شود.

از مسابقات اخیر که می پرسم، می گوید مقام سوم را گرفته است. وقتی پای سفر و روزهای خوب کنار بچه ها وسط می آید، ناراحتی نتیجه مسابقه هم کم رنگ تر می شود؛ «مربی ها بعد از مسابقات برای ما بچه های باغ آچاره کرده بودند؛ به استخر رفتیم و با هم بازی کردیم. خیلی بهمان خوش گذشت و باعث شد که کمتر به نتیجه مسابقه فکر کنم.»

## مدالی که آرزوییش را داشتیم

احمد بارک زهی، متولد سال ۱۳۸۵



احمد چندین مدال استانی در کارنامه اش دارد اما این اولین بار است که در مسابقات کشوری مقام کسب می کند. خودش این موفقیت را بیشتر از هر چیز نتیجه ادامه دادن و جان زدن می داند؛ اینکه بارها در مسابقات کشوری شرکت کرده، کنار بچه ها مبارزه کرده و برخلاف خیلی از آن ها، مدالی به خانه نبرده. اما هیچ وقت کنار نکشیده است؛ «اینکه هر بار دست خالی برمی گشتم حس خوبی نداشت اما سعی کردم ناامید نشوم و بالاخره مدال کشوری گرفتم.»

البته رسیدن به این طلای شیرین، در همین مسابقات هم برای احمد بی دردسر نبوده است. در دومین مبارزه، انگشت شستش شکست و در ادامه هم با سردرد و حال نامساعد به مبارزه ها ادامه داد؛ خستگی ای که بخشی از آن به شب قبل و خوابیدن در اتوبوس در مسیر مسابقات برمی گشت. با این حال، مصدومیت و خستگی هم نتوانست او را از ادامه راه منصرف کند.

احمد در نهایت در مسابقات MFC به مدال طلا رسید؛ رقابتی که به گفته بچه های باشگاه، از بسیاری از مسابقات جدولی معمول سخت تر و نفس گیرتر است. مبارزه ها در قفس برگزار می شوند و زمان بیشتری دارند و همین، توان بدنی و استقامت بیشتری از ورزشکار می خواهد؛ «حریف روبه رویم هم سرخست بود، اما با وجود مصدومیت ادامه دادم و توانستم این برد شیرین را تجربه کنم.»

